

جمهوری اسلامی آیا به تله دولت اوپاما، دم خواهد سپرد؟

موضع‌گیری‌های اوپاما، رئیس جمهور آمریکا، پیام‌ها و سخنان وی در اجلاس‌های بین‌المللی، به روشنی از تاکتیک جدید دولت آمریکا در زمینه مسائل خارجی و نحوه برخورد با مسائل و معضلات آمریکا در مقیاس جهانی حکایت می‌کند. سیاست خارجی دولت آمریکا، که بازتاب دهنده شرایط و معضلات داخلی این کشور است، تا آنجا که به جمهوری اسلامی برمی‌گردد، با یک نرمش آشکار در گفتار همراه است و نشان دهنده رویکرد دولت آمریکا، به روش‌های متفاوتی با زمان بوش، رئیس جمهور پیشین آمریکاست.

سخن‌ها و پیام‌های پی‌درپی باراک اوپاما، از جمله پیام ویدیویی نوروزی وی، برای کنار آمدن با رژیم جمهوری اسلامی، که در رسانه‌های بین‌المللی انعکاس نسبتاً وسیعی یافت، جمهوری اسلامی را با معضل جدیدی روبرو ساخته است. رئیس جمهور آمریکا، با ارسال پیام‌های "مشفقانه" خود، میدانی را فراروی جمهوری اسلامی گشوده است و رژیم را به آن، و به عرصه‌ای دعوت می‌کند، که هم، ورود به چنین میدانی و هم فرار از آن، هر دو، به زیان جمهوری اسلامی است. از این رو، نحوه برخورد با تاکتیک اوپاما، در لحظه حاضر و در چند ماه آینده، یکی از معضلات اصلی جمهوری اسلامی خواهد بود!

سوای لحن آرام و آشتی جویانه و تا حدی "دوستانه‌ای" که در سخنان و پیام‌های اوپاما، به چشم می‌خورد، رئیس جمهور آمریکا، پیوسته خواستار مذاکره، پایان تنش میان دو کشور و بهبود روابط فیما بین ایران و آمریکا شده است. اوپاما در سخنان خود، دولت آمریکا را به حل اختلاف‌ها از راه‌های دیپلماتیک متعهد دانسته است. اوپاما در سفر خود به ترکیه، تصریح نمود که آمریکا، خواستار ارتباط با جمهوری اسلامی، برپایه منافع و احترام متقابل است و در اجلاس سران ناتو در استراسبورگ نیز اگر چه عنوان

در صفحه ۲

اجلاس گروه ۲۰ هم راه حلی برای بحران نداشت

اکنون دیگر بر همگان آشکار است که بحران اقتصادی کنونی جهان سرمایه‌داری، تا همین لحظه نیز به حسب ابعاد و نتایج آن، پس از بحران ۳۳ - ۱۹۲۹، وخیم‌ترین بحران تاریخ پیدایش شیوه تولید سرمایه‌داری است. آن‌چه که هنوز دقیقاً روشن نیست، این نکته است که آیا قدرت تخریبی این بحران در آن حد خواهد بود که بر بحران ۳۳ - ۱۹۲۹ نیز سبقت گیرد یا نه؟ بحران اقتصادی کنونی، تنها در طول چند ماه گذشته، چنان تلاطمی در اوضاع اقتصادی جهان ایجاد نموده و نتایج وخیمی در پی داشته که سران مهم‌ترین قدرت‌های جهان سرمایه‌داری و

با شعار افزایش دستمزدها و پیش به سوی ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری به پیشواز اول ماه مه برویم

پیشروان طبقه با اتخاذ تدابیری موثرتر، توانستند مراسم اول ماه مه را در اشکال علنی و تا حدودی توده‌ای برگزار کنند.

یکی از بهترین و تاثیرگذارترین این حرکت‌ها، دو سال پیش بود که کارگران توانستند، ابتکار عمل را در ورزشگاه امجدیه به دست بگیرند و ضمن خنثا کردن نمایش خانه کارگر در دفاع از کارگران، آن را به تظاهرات و تجمعی برای بیان خواست‌های واقعی کارگران در مرکز شهر تهران تبدیل نمایند.

از همین رو بود که سال گذشته رژیم برای جلوگیری از اتفاق سال‌های قبل‌تر از آن، حتا محل مراسم تشکل دولتی را در آخرین ساعات تغییر داد و آن را به یک گوشه‌ی خارج از مرکز در منطقه پونک تهران منتقل کرد، تا مانع

در صفحه ۱۰

در حالی که در پی ترکیدن دوباره‌ی حباب‌های سرمایه‌داری و بیرون ریختن کثافتات آن، بیکاری و به فقر رانده شدن هر چه بیشتر کارگران، انتظار می‌رود اول ماه مه امسال در سراسر جهان، به یک روز پر شکوه در مبارزه علیه سرمایه تبدیل شود، این روز در ایران چگونه برگزار خواهد شد؟ این سوالی است که از هم اکنون ذهن بسیاری از کارگران و نیروهای کمونیست را به خود مشغول ساخته است.

رژیم دیکتاتوری حاکم بر ایران، بعد از اول ماه مه سال ۵۹، تمام تلاش خود را برای جلوگیری از برگزاری باشکوه این مراسم و به خیابان آمدن کارگران به کار گرفت. اما در سال‌های اخیر، به ویژه از سال ۸۴، به رغم تمامی مشکلات و موانعی که رژیم حاکم، بر سر راه کارگران برای بزرگداشت این روز قرار داد؛ کارگران و

مرگ زندانیان سیاسی در زندان‌های جمهوری اسلامی، جنایتی که همچنان تکرار می‌گردد

اسلامی. واقعیتی مستند از شرایط مرگ بار زندان‌های رژیم که تا کنون مملو از قتل، کشتار و مرگ ابهام آمیز زندانیان سیاسی بوده و هر روز نیز در حال تکرار شدن است.

مرگ دو زندانی سیاسی دیگر، امیرحسین حشمت ساران و امید رضا میرصیافی، آنهم در روزهای پایانی سال ۸۷، نگرانی مردم، سازمان‌های سیاسی، نهادهای حقوق بشر، مجامع بین‌المللی و به طور اخص دل نگرانی خانواده‌های دردمند

در صفحه ۴

در نظام جمهوری اسلامی، زندانیان سیاسی همواره با خطر مرگ روبرو هستند. فرقی هم نمی‌کند که در زیر باجونی و شکنجه باشند، یا دوران محکومیت خود را طی می‌کنند. محکوم به اعدام شده باشند یا حبس خود را تمام کرده، در انتظار آزادی باشند. مادامی که در چهار دیواری زندان گرفتار هستند، دستشان از همه جا کوتاه، خطر مرگ، بی‌وقفه آنها را تهدید می‌کند. بیان این مطلب یک شعار نیست. واقعیتی است بر گرفته از تجربه عینی زندان‌های جمهوری

جنبش کارگری

گفتگوی نشریه کار با
محمدرضا شالگونی
عضو سازمان راه کارگر
در صفحه ۵

جمهوری اسلامی آیا به تله دولت اوپاما، دم خواهد سپرد؟

کرد که آمریکا نمی‌تواند شاهد رقابت هسته‌ای در منطقه باشد، اما در عین حال گفت که ایران حق دارد از فناوری هسته‌ای برای اهداف صلح‌آمیز استفاده کند.

نکته بسیار مهمی که در سخنان و پیام‌های اوپاما به چشم می‌خورد و در عین حال مبنی بر تغییر تاکتیک و روش دولت آمریکا در قبال جمهوری اسلامی است، اینست که در این پیام‌ها و سخنان، او لا نه نشانی از کاربرد تروریسم دولتی در مورد جمهوری اسلامی و "محور شرارت" بودن آن به چشم می‌خورد و نه اثری از تهدیدات نظامی و فشارهای اقتصادی و یا سیاست براندازی زمان بوش، دیده می‌شود. در سخنان و ادبیاتی که جمهوری اسلامی با آن مورد خطاب قرار می‌گیرد، حتا در حد نشان دادن گوشه چشمی به یک جناح و ترجیح آن بر جناح دیگر حکومتی هم در میان نیست.

ثانیاً در این پیام‌ها مردم ایران و رژیم جمهوری اسلامی، یکجا مورد خطاب قرار می‌گیرند و در آن‌ها نه فقط نشانی از ادعاها و مفاهیم زمان بوش مانند دوستی با مردم و نفرت از حکومت دیده نمی‌شود، بلکه در این پیام‌ها، برای حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، مشروعیت قائل گشته و سیستم حکومتی نیز به رسمیت شناخته می‌شود.

روشن است که این تاکتیک، فاکتورهایی را که جمهوری اسلامی در زمان ریاست جمهوری جرج بوش، می‌توانست با توسل به آن‌ها و بهانه قرار دادن آن‌ها، بر ادامه سیاست‌های تاکتونی خود در قبال آمریکا پافشاری نماید، بی اثر و یا بسیار کم اثر می‌سازد. از این روست که برای رژیم جمهوری اسلامی، چگونگی برخورد به این موضوع، به نحوی که هم موقعیت پیشین خود را حفظ کند و هم پاسخ مناسبی به این پیام‌ها بدهد، از اهمیت جدی برخوردار است. با وجود آنکه این موضع‌گیری‌ها و دعوت دولت آمریکا به گفتگو و مذاکره، برخلاف مواضع دولت پیشین آمریکا، "آشتی جویانه" است، اما جمهوری اسلامی، به چند دلیل نمی‌تواند به طور واقعی در میدان گفتگوی صریح و قاطع بر سر اختلافاتش با دولت آمریکا، پای بگذارد و پی‌گیرانه آن را دنبال نماید.

اولاً جمهوری اسلامی می‌داند که موضوع مورد اختلاف، به مسأله غنی‌سازی اورانیوم خلاصه نمی‌شود. ورود جدی به صحنه مذاکره دو جانبه، ولو آنکه بطور خاص، پیرامون مسأله هسته‌ای و غنی‌سازی اورانیوم هم شروع شود، اما در این محدوده متوقف نخواهد شد. اختلافات ایران و آمریکا بر سر مسائل هسته‌ای، جدا از مسائل و معضلات دیگری مانند مسأله فلسطین، حمایت از حماس و حزب الله، دخالت در امور افغانستان و عراق و کل مسائل خاورمیانه نیست و با آن در ارتباط لاینفکی قرار دارد. در مرحله بعدی و تا آنجا که به امور داخلی ایران برمی‌گردد، ضوابط و معیارهای حقوق بشری و رعایت آن، هرچند در مناقشه طرفین از اهمیت کم‌تری برخوردار

است، اما این موضوع نیز می‌تواند به یکی از نقاط چالش طرفین منبذ شود!

جمهوری اسلامی، اگر بطور واقعی در میدانی که اوپاما و دولت آمریکا به رویش گشوده است، وارد شود، یا باید قواعد بین‌المللی را در این موارد به رسمیت بشناسد و در عمل مسائل مورد اختلاف خویش را در چارچوب این قواعد و ضوابط، که آمریکا در آن دست بالا را خواهد داشت، حل و فصل کند، که این به طور قطع به زیان رژیم و نفوذ وی در منطقه تمام خواهد شد. یا در جریان مذاکره، از پذیرش قواعد یاد شده، سر باز زند و به حل مسائل و اختلافات در این چارچوب‌ها، تن ندهد، که این مسأله نیز، وضعیت حق به جانب کنونی جمهوری اسلامی در افکار عمومی جهان را، به زیان رژیم برهم خواهد زد. جمهوری اسلامی، با ورود به عرصه مذاکره و تن ندادن به نتایج آن، در واقع به اقدامات احیاناً حاد بعدی علیه خویش، مشروعیت خواهد داد. چنین اقدامی از سوی جمهوری اسلامی، در حکم صدور جواز رسمی تشدید اقدامات علیه خویش است و روشن است که جمهوری اسلامی چنین کاری نخواهد کرد.

ثانیاً با ورود جمهوری اسلامی به این میدان، ابزار مبارزه با استکبار و شیطان بزرگ را، که سه دهه است آن را در خدمت سیاست حواله دادن معضلات و مشکلات داخلی به خارج از مرزهای کشور قرار داده است، بطور کلی از کف می‌دهد. رژیمی که عادت کرده است در فضای مجازی ضد آمریکائی نفس بکشد، رژیمی که با حربۀ تشنج آفرینی و بحران سازی و به بهانه تحریکات و تهدیدات آمریکا، پیوسته ماشین سرکوب و اختناق داخلی را تقویت و تشدید نموده و مبارزات مردم و نازاری‌های داخلی را بیرحمانه درهم کوبیده و ادامه حیاتش را به این روش‌ها گره زده است، با ورودش به این میدان، این ابزارها را نیز از دست می‌دهد و حیات خویش را به خطر می‌اندازد. اگر با توسل به دشمن خارجی می‌تواند خشم تراکم یافته توده مردم را از خود دور ساخته و به مسیر انحرافی و آن سوی مرزها بکشانند، اگر با سلاح تهدید آمریکا، شورش‌ها و اعتراضات کارگری و توده‌ای را قلع و قمع می‌کند، با ورود خود به صحنه گفتگو و حل اختلاف، نه فقط خود را در برابر اعتراضات توده‌ای خلع سلاح می‌کند، بلکه، با این کار خود، زمینه انفجار تمام مین‌هایی را که نه در مناطق مرزی و بیرون از آن، بلکه در زیر پای خویش، در کارخانه‌ها و شهرها و دانشگاه‌ها، کاشته شده‌اند نیز فراهم می‌سازد.

بنابراین روشن است که پذیرش مذاکره و گفتگوی پی‌گیر برای حل اختلافات، گزینه جمهوری اسلامی نخواهد بود!

مقدم‌ترین گزینه جمهوری اسلامی، بهانه جوئی، گذاشتن شرط و شروط و فرار از مذاکره و پای گذاری به این میدان است و باید اعتراف کرد که خامنه‌ای انصافاً به نحو شایسته‌ای به این وظیفه

عمل نموده و چارچوب‌های کلی نحوه برخورد با این تاکتیک اوپاما و دولت وی را، مشخص کرده است. خامنه‌ای که عمق پیام اوپاما و خطر ورود به میدانی که آمریکا، جمهوری اسلامی را در آن به چالش کشیده است، متوجه شده است، پیش از هرگونه عکس‌العمل رسمی مقامات دولتی، در برابر آن از خود واکنش نشان داد. خامنه‌ای در برابر تاکتیک‌هایی که جمهوری اسلامی را به موضع دفاعی افکنده است، به طرح مسائلی می‌پردازد و یک رشته شرط و شروطی را به میدان می‌کشد، که راه را بر هرگونه مذاکره نتیجه بخش و حل اختلاف، مسدود می‌کند. خامنه‌ای با تشبیه "دست دوستی" که از سوی اوپاما به سوی جمهوری اسلامی دراز شده است، به یک "دست چدنی" که بر آن دستکش مخملی پوشانده اند، به بهترین نحوی نشان داد که جمهوری اسلامی، از گفتگو گریزان، نسبت به آن حساس است و از بازی در زمینی که اوپاما و دولت وی تعیین کرده اند، پرهیز می‌کند. خامنه‌ای در همان حال که به مقامات رسمی و دولتی گوش به فرمان خویش خط می‌دهد، از آمریکا می‌خواهد به حرف‌های خود عمل نماید. احمدی نژاد و برخی از مقامات رسمی دیگر نیز که در این مورد اظهار نظر کرده‌اند، بی آنکه نفس مذاکره را نفی کرده باشند، از همین خط کلی پیروی نموده‌اند. برای نمونه، واکنش مقامات دولتی در برابر سخنان هیلاری کلینتون مبنی بر ملاقات مشاور وی با هیأت اعزامی جمهوری اسلامی در کنفرانس لاهه و تکذیب آن، نشان دهنده حساسیت رژیم نسبت به مسأله مذاکره و طفره زنی آن از گام نهادن در مسیریست که آمریکا در پیش گرفته است.

با این همه، مسلم است که طفره روی جمهوری اسلامی از مذاکره و واکنش مناسب نسبت به پیام‌ها و رویکرد دولت آمریکا به حل دیپلماتیک مسائل مورد اختلاف، نمی‌تواند الاغیرالنهاییه ادامه یابد. چرا که اولاً تن زدن و پرهیز از گفتگوی دوجانبه، افکار عمومی را در آمریکا و غرب و تا حدودی در ایران، به سود آمریکا و به زیان جمهوری اسلامی تغییر خواهد داد و این موضوع همانطور که پیش از این نیز به آن اشاره شد، به اتخاذ سیاست‌های حادثر و تشدید فشار علیه جمهوری اسلامی مشروعیت می‌دهد. ثانیاً، این درست است که دولت آمریکا در لحظه فعلی سیاست سازش و مسالمت و گفتگو را پیشه کرده است، اما هیچ تضمینی وجود ندارد که این روش‌ها بخواهد در طولانی مدت ادامه داشته باشد. کما اینکه کنگره آمریکا نیز بر تسریع گفتگوها و اینکه نباید به بهانه مذاکرات، به جمهوری اسلامی فرصت غنی سازی داده شود، تأکید نموده است. کنگره آمریکا، دولت اوپاما را از گفتگوی نامحدود پرهیز داده و بر مذاکرات زمان‌بندی شده تأکید نموده است. کنگره آمریکا همچنین تصریح نموده است که در صورت شکست مذاکرات، فشارهای اقتصادی باید تشدید شود.

پیش از این نیز، "ریچارد هاس" رئیس شورای روابط خارجی آمریکا، توصیه کرده بود که اوپاما بایستی بطور علنی و با لحنی کاملاً دوستانه به جمهوری اسلامی پیشنهاد آشتی

اجلاس گروه ۲۰ هم راه حلی برای بحران نداشت

کنترل و نظارت اعمال می‌کنند، در فاصله همین چند ماه ناگزیر شده‌اند، پی در پی ارزیابی‌های خود را از روند تحول اوضاع اقتصادی که پیشروی و گسترش بحران بر آن‌ها خط بطلان کشیده است، مورد تجدید نظر قرار دهند. آن‌ها اکنون تنها با اما و اگر از کند شدن و یا توقف روند نزولی شاخص‌های اقتصادی در سال ۲۰۱۰ سخن می‌گویند. ارزیابی و پیش‌بینی همه آن‌ها نیز حاکی‌ست که ابعاد رکود اقتصادی، تازه در اواسط سال جاری خود را نشان خواهد داد.

صندوق بین‌المللی پول، نرخ تنزل تولید جهانی را در سال جاری تا ۶/۰- درصد ارزیابی کرده و می‌گوید که این نرخ، پایین‌ترین حد آن از جنگ جهانی دوم است. این در حالی‌ست که برخی مؤسسات مالی دیگر از نمونه دویچه بانک، این کاهش نرخ را تا ۲/۱- درصد پیش‌بینی کرده‌اند. همین مؤسسات تنزل نرخ‌های رشد برای آمریکا را ۶/۲- تا ۹/۳- درصد، منطقه اروپا ۳- تا ۲/۳- درصد، ژاپن ۵- تا ۶/۶- و روسیه ۷/۰- تا ۴/۲- درصد برای سال جاری پیش‌بینی کرده‌اند.

بانک جهانی کاهش تولید صنعتی جهان را تا اواسط سال ۲۰۰۹، در مقایسه با سال ۲۰۰۸، ۱۵ درصد ارزیابی کرده است. این ارزیابی‌ها دائماً در نتیجه تعمیق بحران، باطل و بی‌ارزش می‌شوند. سازمان تجارت جهانی، در اواخر سال گذشته، کاهش تجارت جهانی را معادل ۲۵ میلیارد دلار ارزیابی کرده بود، در حالی که هم اکنون به رقمی حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیارد دلار رسیده است. به حسب ارزیابی بانک جهانی، تجارت جهانی با بزرگ‌ترین کاهش نرخ در طول ۸۰ سال گذشته رو به رو شده است. این مسئله تأثیر بسیار وخیمی بر وضعیت اقتصادی و مالی اغلب کشورهای عقب مانده تر جهان سرمایه‌داری بر جای نهاده است که بیش‌تر به صادرات یک یا دو محصول در بازار جهانی وابسته‌اند. گذشته از کاهش نیاز این بازار به این محصولات که حجم صادرات آن‌ها را کاهش داده است، بهای کالاهای صادراتی آن‌ها گاه بین ۴۰ تا ۵۰ درصد تنزل کرده است. بانک جهانی اکنون از کسری مالی ۲۷۰ تا ۷۰۰ میلیارد دلاری این کشورها صرفاً در رابطه با تراز پرداخت‌های بین‌المللی و سررسید موعد پرداخت اصل وام‌های خصوصی، گزارش می‌دهد.

آمار و ارقام فوق‌الذکر که برگرفته از گزارشات مهم‌ترین نهادهای اقتصادی و مالی پاسدار نظام سرمایه‌داری جهانی‌ست، به قدر کافی بازتاب دهنده عمق و گستره بحران اقتصادی کنونی و چشم‌انداز وخامت روزافزون آن است. در حالی که دولت‌های سرمایه‌داری با بهانه و توجیه تلاش برای مهار بحران، صدها هزار میلیارد دلار از جیب مردم کارگر و زحمتکش، صرف جبران ضرر و زیان مؤسسات انحصاری کشورهای خود کرده‌اند، بحران اقتصادی تا همین لحظه، وخیم‌ترین تأثیر را بر شرایط زندگی و سطح معیشت توده‌های کارگر جهان بر جای نهاده است. بارزترین نمونه آن نیز پرتاب شدن ده‌ها میلیون کارگر به خیابان‌ها و پیوستن آن‌ها به ارتش گرسنگان جهان است. بانک جهانی

می‌گوید: در نتیجه بحران اقتصادی بین ۱۳۰ تا ۱۵۵ میلیون نفر در سراسر جهان به فقر مغرط گرفتار شده‌اند.

در ایالات متحده آمریکا از اوایل سال ۲۰۰۸ تا مارس ۲۰۰۹ متجاوز از ۵ میلیون کارگر، کار خود را از دست دادند. تنها در سه ماه گذشته بیش از ۲ میلیون تن اخراج شدند. آمار رسمی حاکی‌ست که نرخ بیکاری در این کشور ۵/۸ درصد است و پیش‌بینی می‌شود که در چند ماه آینده به ۵/۱۰ درصد افزایش یابد. هم اکنون آمار رسمی تعداد بیکاران در ایالات متحده آمریکا، ۲/۱۳ میلیون اعلام شده است. اما مطبوعات آمریکائی می‌گویند که اگر کارگران نیمه وقت غیر داوطلبانه نیز در نظر گرفته شوند، نرخ بیکاری در پایان ماه مارس به ۶/۱۵ درصد رسیده است. نرخ‌های رسمی بیکاری در کشورهای اروپایی، اغلب بین ۸ تا ۹ درصد و در مورد برخی کشورها نظیر اسپانیا تا ۱۵ درصد اعلام شده است. در کشوری نظیر چین حدود ۱۰ میلیون کارگر بیکار شده‌اند. در هند، فقط در سه ماه اول سال جاری متجاوز از نیم میلیون کارگر به صفوف ارتش چند میلیونی بیکاران افزوده شده است. در بقیه کشورهای جهان نیز وضع بر همین منوال است. ارزیابی سازمان بین‌المللی کار حاکی‌ست که در سال ۲۰۰۸، ۱۴ میلیون بر تعداد بیکاران جهان افزوده گردید. این افزایش در سال جاری به شرط مهار بحران به ۳۸ میلیون و با تداوم اوضاع به روال کنونی به ۵۰ میلیون خواهد رسید و تعداد بیکاران جهان از ۲۰۰ میلیون تجاوز خواهد کرد. در اغلب موارد، این میلیون‌ها بیکار که مدام بر تعداد آن‌ها افزوده می‌گردد، از حداقل ناچیز کمک‌های دولتی نیز برخوردار نیستند و باید زندگی خود را در گرسنگی و از طریق اعانات مؤسسات خیریه بگذرانند. وقتی که در آمریکا، این سمبل ثروت جهان سرمایه‌داری، صف‌های طولی برای پر کردن شکم یک وعده غذای گرسنگان شکل گرفته است، روشن است که در اغلب کشورهای جهان وضع بر چه منوال خواهد بود.

اما بیکارسازی‌های گسترده، تنها ارمغان بحران کنونی و نظام سرمایه‌داری جهانی برای کارگران نیست. در برخی از کشورهای اروپایی که به علت ایستادگی و مبارزه کارگران، سرمایه‌داران در پاره‌ای موارد نتوانسته‌اند کارگران را اخراج کنند، آن‌ها را ناگزیر کرده‌اند، دستمزد کم‌تری دریافت نمایند، برخی مزایای خود را از دست بدهند و یا بالاجبار ساعات کاری خود را بدون گرفتن دستمزد کاهش دهند. بنابراین، حتا کارگرانی که هنوز شغل خود را حفظ کرده‌اند، زیر فشارهای مادی و معیشتی شدیدی قرار گرفته و سطح زندگی آن‌ها شدیداً تنزل پیدا کرده است.

عواقب بحران کنونی جهان سرمایه‌داری، لااقل برای اغلب کشورهای عقب‌مانده‌تر جهان وخیم‌تر است. در این کشورها نه فقط کارگران، بلکه عموم توده‌های زحمتکش و دهقانان فقیر از این بحران آسیب‌های جدی دیده‌اند و با عمیق‌تر شدن رکود و گسترش دامنه بحران، وضعیت آن‌ها

روز به روز وخیم‌تر می‌شود. در یک چنین شرایطی‌ست که در اوایل ماه جاری سران ۲۰ کشور سرمایه‌داری جهان که ۸۰ تا ۹۰ درصد تولید و مبادلات جهان سرمایه‌داری را به انحصار خود درآورده‌اند، در لندن گرد آمدند تا تصمیمات جدیدی برای کنترل بحران و مقابله با آن اتخاذ نمایند. نخست‌وزیر انگلیس که پس از پایان نشست دو روزه گروه ۲۰، بیانیه آن را قرائت کرد، به رغم ادعاهای تبلیغاتی‌اش مبنی بر این که اجلاس گروه ۲۰، اجلاسی موفق بود و تلاش مشترک و عملی همه برای مقابله با بحران را منعکس ساخت، از بحران اخیر به عنوان بزرگ‌ترین بحران اقتصادی عصر جدید نام برد که هیچ درمان فوری برای مداوای آن در وضعیت کنونی وجود ندارد. واقعیت هم چیزی جز این نیست. نظری به مصوبات این اجلاس نشان می‌دهد که در نهایت مسکن‌های موقت را تجویز کرده است.

بر طبق تصمیمات این اجلاس، منابع مالی صندوق بین‌المللی پول تا ۷۵۰ میلیارد دلار افزایش یافته، یعنی سه برابر شد. به این نهاد مالی بین‌المللی اجازه داده شد تا از حق برداشت ویژه، معادل ۲۵۰ میلیارد دلار برخوردار گردد و نیز بتواند طلاهایی را که در اختیار دارد به فروش برساند. قرار شد مبلغ ۲۵۰ میلیارد دلار برای احیای تجارت هزینه شود.

نخست‌وزیر انگلیس افزود تا سال ۲۰۱۰، مجموعاً ۵ تریلیون دلار به اقتصاد جهان تزریق خواهد شد. از تصمیمات دیگر این اجلاس، ایجاد یک نهاد مالی بین‌المللی جدید به نام "هیئت ثبات مالی" بود که ظاهراً باید با همکاری صندوق بین‌المللی پول، از همکاری‌های بین‌المللی اطمینان یابد، گریزگاه‌های مالیاتی مشمول تحریم‌ها و مقررات سخت‌گیرانه مالی شوند و سرانجام این که بر پاداش‌ها و حقوق‌های مدیران مؤسسات مالی کنترل دقیق‌تری اعمال گردد.

آنچه که در این تصمیمات مقدم بر همه برجسته است، تقویت مالی صندوق بین‌المللی پول است که اصلی‌ترین نهاد پیش‌برنده نئولیبرالیسم در چند دهه گذشته بوده و پشتیبان بین‌المللی برجسته سرمایه‌های مالی در چپاول، غارت و استثمار توده‌های کارگر سراسر جهان بوده است. یعنی همان سیاستی که اکنون با بحران اقتصادی همه جانبه کنونی، ورشکستگی تام و تمام آن آشکار شده است. لذا تقویت منابع مالی صندوق بین‌المللی پول که یکی از تصمیمات اصلی اجلاس گروه ۲۰ بود، نه فقط هیچ گرهی از معضل لاینحل بحران اقتصادی را نخواهد گشود، بلکه تنها به تقویت بنیه سرمایه‌های مالی، بدهکاری بیش‌تر کشورهای فقیر و غرق در بحران خواهد انجامید. اختصاص ۲۵۰ میلیارد دلار برای احیای تجارت بین‌المللی نیز مشکلی را حل نخواهد کرد. چرا که معضل رکود تجارت بین‌المللی نه کمبود پول و اعتبار، بلکه رکود تولیدات است. کارخانه‌ها و مؤسساتی که با رکود رو به رو هستند، عجلالتاً نیازی به خرید و واردات مواد خام و ابزار و وسایل و تجهیزات جدید ندارند. کشورهای واردکننده کالاها نیز بازاری برای فروش محصولات ندارند. بنابراین اگر راه حل‌های مصنوعی نظیر تزریق تریلیون‌ها دلار به سیستم مالی جهان سرمایه‌داری نتوانسته کمکی به حل و لااقل

مرگ زندانیان سیاسی در زندان های جمهوری اسلامی، جنایتی که همچنان تکرار می گردد

زندانیان را، نسبت به سرنوشت عزیزان دربند شان، عمیق تر کرده است.

مرگ امیرحسین حشمت ساران و امید رضا میرصیافی، تاکید مکرری بر این واقعیت درنداک است که زندانیان سیاسی در زندان های جمهوری اسلامی، همچنان از حداقل امنیت برخوردار نیستند. نه تنها از حداقل امنیت برخوردار نیستند، بلکه هر آن با خطر مرگ و از دست دادن جانشان نیز روبرو هستند.

امیر حسین حشمت ساران در سال ۸۳، به اتهام شرکت در تظاهرات روز دانشجو و تشکیل گروهی بنام جبهه اتحاد ملی دستگیر و به شانزده سال زندان محکوم گردید. حشمت ساران پس از تحمل پنج سال حبس، به دلیل سهل انگاری مسئولان زندان در امر درمان و مراقبت های پزشکی و نیز عدم انتقال وی به بیمارستان، در ۱۶ اسفند ۸۷، در سن ۴۹ سالگی در درمانگاه زندان گوهردشت جان باخت.

امید رضا میرصیافی نیز، که به جرم ابراز عقاید خود در وبلاگ روزانه اش دستگیر و به دو سال و نیم حبس محکوم شده بود، روز چهارشنبه ۲۸ اسفند ۸۷، در زندان اوین جان خود را از دست داد. مرگ میرصیافی در شرایطی رخ داد که مسئولین زندان، به رغم هشدار و درخواست دکتر فیروزی جهت انتقال امید رضا میرصیافی به بیمارستان، از انتقال وی خودداری کردند. و در نهایت، امید رضا میرصیافی نیز، به دلیل عدم درمان و مراقبت های پزشکی، در سن ۲۸ سالگی در بهداری زندان اوین جان سپرد.

عباس خرسندی، همبندی او می گوید: نکته ای که برای ما مشکوک است و باعث تردید در مرگ او شده، این است که، زمانی که امیر رضا را به بهداری مرکزی زندان اوین انتقال می دادند، او کاملا هوشیار بود و با پای خودش داخل آمبولانس رفت. اما معلوم نیست در این چند ساعت که او جان خود را از دست داد، چه اتفاقی برای او افتاده است.

علاوه بر مرگ امیر حسین حشمت ساران در زندان گوهردشت و امید رضا میرصیافی در زندان اوین، علی بادوزاده نیز، به دست نیروهای امنیتی رژیم در زیر شکنجه به قتل رسید.

علی بادوزاده، سی و پنج ساله، اهل شهرستان مهاباد، به اتهام همکاری با احزاب کرد، روز ۲۸ اسفند ماه توسط ماموران اطلاعاتی رژیم بازداشت و به محل نامعلومی انتقال داده شد. روز پنجم فروردین، پیکر بی جان علی بادوزاده، که آثار ضرب و شتم و گلوله بر آن مشاهده می شد در اطراف شهرستان مهاباد پیدا گردید. آدم کشان جمهوری اسلامی، علی بادوزاده را نیز در زیر شکنجه به قتل رسانده و آنگاه جنازه اش را در گوشه ای از شهر انداختند.

قتل زندانیان در زیر شکنجه، و نیز مرگ مشکوک زندانیان در درون زندان، تنها شامل زندانیان سیاسی نبوده، بلکه زندانیان عادی و غیر سیاسی نیز با خطر شکنجه و مرگ در زندان های جمهوری اسلامی روبرو هستند.

قتل میکائیل ممینی، ۲۲ ساله، در زیر شکنجه، و مرگ غلام حسین شهبازی، نمونه هایی از شکنجه و مرگ زندانیان عادی در زندان های

رژیم هستند.

میکائیل ممینی که به اتهام سرقت دستگیر شده بود، روز هشت فروردین، توسط بازجویان مشکین شهر زیر شکنجه به قتل رسید. غلام حسین شهبازی نیز که به دلایل مالی در زندان بود، روز ۹ فروردین بر اثر سکه و رها شدن به حال خود، در زندان گوهردشت، جان سپرد.

این تعداد از قتل و مرگ زندانیان که در یک ماه گذشته در زندان های جمهوری اسلامی اتفاق افتاده است، نمونه هایی هستند که در رسانه ها، بازتاب پیدا کرده اند. بسیاری از قتل ها و جنایت هایی از این دست، در زندان های رژیم اتفاق می افتد که هرگز خبری از آنها به بیرون درز پیدا نمی کند.

به رغم جان باختن بسیاری از زندانیان سیاسی در زیر بازجویی و شکنجه در سال های نخست دهه شصت، و به رغم کشتار جمعی هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۶۷، قتل و مرگ زندانیان در زندان های جمهوری اسلامی، نه تنها، هرگز متوقف نگردیده، بلکه در سال های اخیر، مجددا در حال تکرار شدن است.

مرگ زهرا کاظمی خبرنگار ایرانی-کانادایی در زندان اوین، ابراهیم لطف الهی، دانشجوی حقوق در زندان سنندج و زهرا بنی یعقوب، پزشک جوان، در زندان همدان، که هر سه آنها در همان روزهای نخست دستگیری طی بازجویی و زیر شکنجه، به قتل رسیدند، نمونه های دیگری از جنایت آدم کشان جمهوری اسلامی در زندان های رژیم است.

زهرا کاظمی، شش سال پیش هنگام عکسبرداری در مقابل زندان اوین، توسط ماموران اطلاعات رژیم دستگیر گردید. کاظمی در حین بازجویی توسط سعید مرتضوی، جلد اوین و دادستان تهران، روز ۲۰ تیر ماه ۸۲، در زندان اوین به قتل رسید.

ابراهیم لطف الهی، دانشجوی حقوق دانشگاه آزاد، در تاریخ ۱۶ دیماه ۸۶، در جلسه امتحان توسط نیروهای امنیتی رژیم بازداشت گردید. بازجویان و نیروهای اطلاعاتی سنندج، در کمتر از ده روز او را در زیر شکنجه به قتل رساندند.

زهرا بنی یعقوب، در ۲۰ مهرماه ۸۶، در محوطه پارک همدان توسط ماموران ستاد امر به معروف این شهر دستگیر شد. بازجویان شکنجه گر جمهوری اسلامی پس از چهل و هشت ساعت، خبر مرگ این پزشک جوان ۲۷ ساله را به خانواده اش اطلاع دادند.

در کنار این قتل ها، مرگ اکبر محمدی، ولی الله فیض مهدوی و عبدالرضا رجیبی را در زندان های اوین و گوهردشت کرج، شاهد بودیم.

اکبر محمدی، که در هجده تیر ماه ۸۷، در جریان بورش نیروهای سرکوبگر رژیم به خوابگاه دانشجویان تهران دستگیر شده بود، پس از تحمل هفت سال زندان، در جریان اعتصاب غذا، به رغم اینکه از شرایط جسمانی مناسبی برخوردار نبود، به دستور رئیس زندان از انتقال وی به بیمارستان ممانعت به عمل آمد. محمدی، پس از هشت روز اعتصاب غذا، به دلیل عدم مراقبت های پزشکی در شامگاه ۸ مرداد ۸۵، در زندان اوین جان باخت.

یک ماه پس از مرگ اکبر محمدی، ولی الله فیض مهدوی عضو سابق سازمان مجاهدین خلق، که او نیز دوران محکومیت خود را می گذارند، اقدام به اعتصاب غذا نمود. فیض مهدوی نیز، همانند اکبر محمدی پس از نه روز اعتصاب غذا و بدون برخورداری از مراقبت های پزشکی، در مهر ماه ۸۵، به شکل مشکوکی در زندان گوهردشت کرج جان باخت.

پس از آن نیز عبدالرضا رجیبی، هوادار سازمان مجاهدین، در آبان ماه ۸۷ یک روز پس از انتقال از زندان اوین به گوهردشت، به طرز ابهام آمیزی جان خود را از دست داد.

مرگ این گروه از زندانیان سیاسی که در سال های اخیر زیر شکنجه و بازجویی جان باختند، و یا به دلیل عدم برخورداری از درمان و مراقبت های پزشکی، به صورت مشکوک و ناگهانی جان خود را از دست دادند، بیانگر این واقعیت است که، فضای تهدید و مرگ، و عدم امنیت در زندان های جمهوری اسلامی همانند دهه خونین شصت، همچنان به سر زندانیان سایه افکنده است.

اگر در سال های نخست دهه شصت، زندان های جمهوری اسلامی به قتلگاه انبوه زندانیان سیاسی تبدیل شدند، اگر در تابستان ۶۷، جمهوری اسلامی با کشتار جمعی هزاران زندانی سیاسی، توحش و بربریت خود را به اوج رساند، این همه پایان کار نبوده و نیست. موجودیت رژیم حاکم بر ایران، بر اساس سرکوب، زندان، شکنجه و کشتار بنیان نهاده است.

جمهوری اسلامی از جمله رژیم های فوق ارتجاعی دوران معاصر است که بقاء و استمرار حاکمیت خود را بر بستر خفقان، سرکوب و گسترش فضای تهدید و مرگ، پایه ریزی کرده است. فضای اربعاب و عدم امنیت، در تمام عرصه های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی کشور سایه افکنده است. این عدم امنیت در کل جامعه، آنچنان پر رنگ شده است که بجز اقلیت کوچکی، آنهم شامل حاکمان جنایتکار جمهوری اسلامی، سرکوبگران، مزدوران، عوامل سرسپرده رژیم و آنهایی که منافع شان با نظام مذهبی و سرمایه داری حاکم بر ایران گره خورده است، بقیه اکثریت قریب به اتفاق توده های میلیونی کشور، به ویژه زنان و فعالین جنبش های سیاسی-اجتماعی، هر لحظه و بدون هیچ بهانه ای ممکن است توسط عوامل پنهان و آشکار رژیم، با مرگ روبرو گردند. طبیعتاً خطر این عدم امنیت، زندانیان سیاسی را با حدت و شدت بیشتری تهدید می کند. از اینرو، همواره می بایست بر تامین امنیت و حفظ جان زندانیان در زندان های جمهوری اسلامی، به عنوان حق مسلم زندانیان تاکید گردد.

زندانی، به هر دلیل و اتهامی که دستگیر شده باشد، مستثنا از اینکه زندانی سیاسی باشد یا عادی و غیر سیاسی، جمهوری اسلامی و دست اندرکاران زندان، مسئول تامین امنیت او در درون زندان هستند. از آنجائیکه زندانیان، دست شان از هر جایی کوتاه بوده و خود قادر به اتخاذ تصمیم در مورد نحوه درمان و چگونگی پیشبرد

جنبش کارگری

گفتگوی نشریه کار با محمدرضا شالگونی عضو سازمان راه کارگر

متن زیر گفتگوی نوشتاری نشریه کار با محمد رضا شالگونی، عضو سازمان راه کارگر پیرامون جنبش کارگری می باشد. با سپاس از محمد رضا شالگونی، این پرسش و پاسخ را با هم دنبال می کنیم.

نشریه کار - وضعیت مبارزات و مطالبات کارگری در حال حاضر چگونه است، و چشم انداز شما در این مورد چیست؟

محمدرضا شالگونی - نگاهی به اخبار حرکت ها و اعتراضات کارگری جای تردیدی نمی گذارد که خواست ها و مبارزات کارگران در شرایط کنونی ایران عموماً خصلت دفاعی دارند. خواست های اصلی غالب حرکت های کارگری عبارتند از: اعتراض به تعویق پرداخت حقوق، اخراج ها، قراردادهای موقت کار، عدم افزایش مزد و حقوق در شرایط تورم افسار گسیخته، محرومیت از بیمه های پایه ای و امثال اینها. عوامل اصلی به وجود آورنده این وضعیت با ساختار اقتصادی و سیاسی کشور گره خورده اند. طبیعی ترین نتیجه دولت رانت خور نفتی، به اضافه استبداد ایدئولوژیک سیاسی، به اضافه وزن سنگین اقتصاد "بنیاد"های ویژه، مساویست با وجود یک بورژوازی ممتاز که از طریق روابط ویژه اش با مراکز قدرت سیاسی، از امتیازات فراقانونی برخوردار است و در تدوین سیاست های اقتصادی کشور نقش تعیین کننده ای دارد. منافع این بورژوازی ممتاز در خیلی از حوزه ها با سرمایه گذاری های اشتغال زا ناسازگار است.

کافی است مثلاً صنایع نساجی و پالایشگاه های نفت را در نظر بگیرید. در طول تمام ۲۰ سال گذشته بعد از پایان جنگ و آسیب خوردن بسیاری از پالایشگاه های کشور، ایران وارد کننده بنزین بوده و به طور متوسط سالانه حدود ۴ میلیارد دلار به بنزین وارداتی سویسید پرداخته است. آیا عجیب نیست که یکی از بزرگ ترین کشورهای صادر کننده نفت ۲۰ سال تمام با این هزینه سنگین وارد کننده بنزین مصرفی خودش باشد و به فکر خود کفایی و توسعه سریع پالایشگاه هایش نیفتد؟ صنایع نساجی در دوره پیش از انقلاب یکی از اشتغال زا ترین شاخه های صنعتی کشور بود و در آستانه انقلاب ظرفیت تولیدی آن ۴۴ میلیارد متر مربع پارچه تخمین زده می شد. اکنون منتهاست که این بخش از صنعت را با صفت ورشکستگی کامل توصیف می کنند. روشن است که مصرف پارچه در ایران کاهش نیافته. پس این ورشکستگی از کجاست؟ پاسخ روشن است در واردات بی حساب پارچه از آسیای شرقی و مخصوصاً چین. به این دو مورد فقط به عنوان مثال اشاره می کنم، همین ماجرا را در شاخه های دیگر اقتصاد نیز می توانید مشاهده کنید. لازم نیست از هوش زیادی برخوردار باشیم تا دریابیم که بورژوازی ممتاز در پرداختن به واردات، و به طور کلی تجارت خارجی و کنترل شبکه توزیع کالا، و رفتن با جریان پرسود تبدیل ارز (در کشوری با نرخ های متعدد ارز که تقریباً همه شان هم از طریق مکانیسم های فرا اقتصادی تعیین می شوند) و دست کاری سیستم اعتبارات (که روابط ویژه در آن نقش تعیین کننده ای بازی می کنند) از منافع ویژه ای برخوردار است.

این گرایش بورژوازی ممتاز، به اضافه ارتش ذخیره وسیع نیروی کار (که تا حدی باید عامل مستقل تلقی بشود، زیرا تا حدی محصول بالا رفتن نرخ رشد جمعیت در دهه ۱۳۶۰ محسوب می شود)، به اضافه پائین بودن نسبت نیروی کار شاغل در واحدهای اقتصادی بزرگ به کل جمعیت شاغل کشور، عواملی هستند که مجموعاً در پائین آوردن قدرت چانه زنی کارگران ایران در مقابل کارفرمایان نقش مهمی دارند.

در چنین شرایطی مبارزه برای ایجاد تشکل های مستقل کارگری اهمیت

تعیین کننده ای پیدا می کند. منظورم تشکل های مستقل از وابستگی های مستقیم یا غیر مستقیم دولتی است. چنین تشکل هایی در صورتی می توانند اثر گذار باشند که ظرفیت جلب توجه هر چه وسیع تری از کارگران را داشته باشند. و در صورتی می توانند از چنین ظرفیتی برخوردار باشند که با توجه به خواست های بی واسطه خود کارگران شکل بگیرند. به عبارت دیگر، تشکل های مستقل کارگری در شرایط کنونی ایران اگر حول خواست های بی واسطه خود کارگران که اساساً خواست های اقتصادی هستند، شکل بگیرند، اصلاً نمی توانند شکل بگیرند. بنابراین هر اسمی که روی چنین تشکل هایی بگذاریم و هر شکل و شیوه ای که در سازماندهی آنها پیش بگیریم، در این حقیقت که مضمون آنها اتحادیه ای خواهد بود، تغییری ایجاد نمی کند.

نشریه کار - علی رغم تعدد اعتراضات و مبارزات کارگری، اگر از موارد محدود و استثنائی بگذریم، در اکثر موارد، سرمایه داران و کارفرمایان به مطالبات کارگران رسیدگی نمی کنند و این خواست ها، تحقق نیافته باقی می مانند.

بسیاری بر این اعتقادند که پراکندگی مبارزات کارگری و بی تشکلی کارگران، از عوامل مهم این ناکامی هاست. نظر شما در این مورد چیست؟ چه راه عملی و مشخصی وجود دارد برای اینکه کارگران بتوانند مطالبات خود را بر سرمایه داران تحمیل کنند؟

محمدرضا شالگونی - فراموش نباید بکنیم که همیشه "حق گرفتنی است، نه دادنی". کارگران در صورتی می توانند به خواست هایشان دست یابند که از قدرت لازم برای گرفتن حق شان برخوردار باشند. این قدرت قبل از هر چیز دیگر از تشکل مستقل، یعنی از اتحاد سازمان یافته کارگری در مقابل بهره کشان بیرون می آید و ناچار باید از هر نوع وابستگی به کارفرمایان و دولت آزاد باشد. در حال حاضر تشکل مستقل کارگری در ایران عملاً وجود ندارد و تصادفی نیست که هر جا هم که شکل می گیرد با واکنش سریع دولت و بگیر و ببند روبرو می شود. در چنین شرایطی دست نیافتن کارگران به خواست هایشان عجیب نیست، کاملاً طبیعی است. عجیب این است که آنها بتوانند بدون اتحاد سازمان یافته مستقل به حق شان برسند.

تشکل مستقل کارگری، همان طور که اشاره کردم، عموماً از خواست ها و نیازهای بی واسطه خود کارگران بیرون می آید و بیش از هر چیز دیگر، بر پایه مبارزه برای همین خواست های بی واسطه پایدار می ماند. به عبارت دیگر، می خواهم بگویم تشکل مستقل از بطن شرایط زندگی روزمره کارگران بیرون می آید و نه ضرورتاً از آشنایی این یا آن کارگر با اندیشه ها و آرمان های بزرگ اجتماعی و سیاسی. به همین دلیل، کارگران نخست با گرویدن به کمونیسم و سوسیالیسم به ضرورت تشکل مستقل کارگری نمی رسند، بلکه با پی بردن به ضرورت مبارزه تشکل برای بهبود شرایط کار و زندگی شان است که می توانند به ضدیت با نظام سرمایه داری و به حقانیت کمونیسم و سوسیالیسم برسند. بنابراین مبارزه اقتصادی و صنعتی برای توده کارگران مسیری است که در آن اهمیت اقدام متحد در مقابل کارفرما را در می یابند و فراتر از آن، مفهوم و اهمیت اتحاد طبقاتی و مبارزه طبقاتی در مقابل سرمایه داران را کشف می کنند.

در ایران امروز بخش اعظم مشکلات اقتصادی کارگران منشاء کلان اقتصادی و سیاسی دارد. بنابراین تشکل مستقل کارگران این یا آن واحد اقتصادی هر چند می تواند در مقابل کارفرمای مشخص آنها تا حدودی کارساز باشد، اما غالباً نمی تواند از حد معینی فراتر برود. پس تشکل های مستقل کارگری ناگزیرند از سطح واحدها فراتر بروند و همراه کارگران واحدهای دیگر اتحادشان را گسترده تر سازند. با توجه به تجربه مبارزات کارگری در کشورهای مختلف، این فراتر رفتن از سطح واحد، قاعدتاً از چند طریق صورت می گیرد: اولاً از طریق طرح خواست های مشترک از طرف تشکل های مستقل واحدهای اقتصادی مختلف. مثلاً چنین تشکل هایی می توانند برای دفاع از حق تشکل مستقل کارگری یا تعیین حداقل دستمزد، یا

بنابراین ما هنوز از تشکل های مستقلی که بتوانند در توازن قوای موجود میان نیروی کار و سرمایه تغییری به وجود بیاورند، محروم هستیم. منظور من از قید "عملاً" در آنجا که گفتیم "در حال حاضر تشکل مستقل کارگری در ایران عملاً وجود ندارد"، همین نکته بود.

به نظر من، مهم ترین نقطه ضعف جنبش کارگری ما نیز همین نبود تشکل های مستقل است. البته جنبش کارگری برای از بین بردن این ضعف، خوشبختانه، ناگزیر نیست از صفر شروع کند. هم اکنون حدی از ارتباطات و هم بستگی در میان کارگران (لااقل پیشرو و باسابقه) بعضی از واحدهای اقتصادی و بعضی از صنوف وجود دارد که نشانه ها و نتایج آنها را در اعتراضات کارگری مختلفی که شکل می گیرند، می توانیم ببینیم. بعلاوه لایه قابل توجهی از کارگران پیشرو وجود دارند که حافظه تاریخی جنبش کارگری ما و حاملان تجارب مبارزات کارگری بی واسطه سال ها و حتی دهه های اخیر محسوب می شوند. تحركات و تب و تاب های سال های اخیر جنبش کارگری نشان می دهند که این جنبش در حال گذار به مرحله سازماندهی تشکل های مستقل پایدار است. طبیعی است که این گذار نخست در واحدهای بزرگ (مانند شرکت واحد اتوبوس رانی تهران یا کشت و صنعت هفت تپه و امثال اینها) یا در میان کارگران یک صنف واحد در یک شهر واحد، صورت بگیرد؛ اما به محض این که چنین تشکل هایی جا پای شان را محکم کنند، مسلماً به راحتی خواهند توانست گسترش یابند. در آن صورت مثلاً کارگران اتوبوس رانی همه شهرهای بزرگ می توانند اتحادیه مستقل سراسری خودشان را درست کنند یا حتی اتحادیه سراسری بزرگ تر تمام کارگران حمل و نقل به وجود بیاورد.

در هر حال بنر تشکل های مستقل همه جا و در همه سطوح بوسیله کارگران پیشرو در محیط های کارگری پاشیده خواهد شد و از طریق ارتباطات طبیعی آنها (که هم اکنون هم وجود دارد) است که کارگران مختلف و پراکنده با هم ارتباط خواهند یافت.

کارگران پیشرو کارگرانی هستند که عموماً در حرکت ها و اعتراضات کارگری پیشقدم هستند و به خاطر تجربه، شجاعت و توانایی فردی شان در گردهم آوردن کارگران، از اعتماد آنها برخوردارند و در میان شان نفوذ و اعتبار دارند. کارگر پیشرو بنا به تعریف نه تنها خود کارگر است، بلکه در ارتباط طبیعی و ارگانیک با یک محیط کارگری است. منظورم این نیست که کارگر پیشرو و کارگران پیرامونش ضرورتاً باید متعلق به یک محل کار واحد باشند. می دانیم که در بعضی از رشته های اقتصادی واحدهای کار کوچک اند؛ مثلاً کارکنان آموزش و پرورش (یعنی پر جمعیت ترین رشته اقتصادی امروزه در همه کشور های جهان) در آموزشگاه ها و ادارات مختلف پراکنده اند؛ یا شمار کارکنان کارگاه های کوچک (که اکثریت کارگران ما را تشکیل می دهند) در هر واحد از چند نفر فراتر نمی رود. در تمام این رشته ها کارکنان واحدهای مختلف "گروه های رویارو" نیستند که هر روزه (مانند کارکنان واحدهای بزرگ) باهم دیگر تماس کاری داشته باشند یا از طریق واحد اقتصادی خاصی به نحوی به هم وصل شوند؛ بلکه پاتوق ها یا کلوب های بیرون از واحد کار است که اینها را به هم وصل می کند. و کارگران پیشرو هستند که در این پاتوق ها یا کلوب ها نقش اصلی را در پیوند دادن کارکنان واحدهای مختلف به هم دیگر بازی می کنند. در هر حال کارگران پیشرو هستند که حلقه های متصل کننده بخش های مختلف کارگران به هم دیگر هستند و بدون آنها و فعال شدن و فعال ماندن ارتباطات شان هیچ تشکل مستقل کارگری نه می تواند شکل بگیرد و نه می تواند دوام بیاورد.

با توجه به نقش تعیین کننده کارگران پیشرو، هر تلاشی برای تقویت اتحاد و سازمان یابی مستقل کارگران ایران باید روی تقویت ارتباطات کارگران پیشرو و کمک به فعال تر شدن آنها در محیط های کارگری متمرکز شود و البته منطق پایه ای سازمان یابی کارگری را که قبلاً به آن اشاره کردم، نادیده نگیرد. یعنی اهمیت و ضرورت حیاتی مبارزات اقتصادی و صنفی در سازمان یابی مستقل و توده ای کارگران در مرکز توجه باشد.



تغییر قانون کار یا هر مسأله مبرم دیگری که خواست مشترک همه شان هست، به اقدام مشترک دست بزنند. **ثانیاً** از طریق حمایت این تشکل ها از خواست های هم دیگر. این دو نوع فراتر رفتن از سطح واحد اقتصادی چیزی است که در حال حاضر به طور موردی از طرف تشکل های مستقل کارگری یا تجمع های کارگران پیشرو در ایران صورت می گیرد. مثلاً می بینیم که سندیکای کارگران شرکت واحد از خواست کارگران خباز پشتیبانی می کند یا اتحادیه خبازان با تجمع های مختلف پیشروان کارگری از حرکت کارگران هفت تپه حمایت می کنند. **ثالثاً** از طریق گسترش تشکل مستقل معین به واحدهای اقتصادی هم صنف. مثلاً فرض کنید که سندیکای کارگران هفت تپه به واحدهای دیگر کشت و صنعت منطقه کارون گسترش یابد و تشکل کارگری بزرگ تری ایجاد شود که کارگران واحدهای هم صنف کشت و صنعت این منطقه را با هم متحد کند. این شکل از گسترش، کیفیت جدیدی به وجود می آورد و می تواند خواست های کل کارگران یک رشته اقتصادی معین را پیش بکشد و آنها را برای رسیدن به خواست های صنفی مشترک شان متحد سازد. چنین شکلی از گسترش از آنجا که خصلت ارگانیک پیدا می کند، می تواند توانمندی کارگران را به سطح جدیدی ارتقاء دهد. **رابعاً** از طریق تقویت پیوندها میان تشکل های مستقل کارگری یک منطقه معین، از رشته های اقتصادی مختلف. مثلاً فرض کنید که کارگران کارخانه های مختلف یک شهر صنعتی برای خواست هایی مشترک به اقدام معینی دست بزنند. در هر حال، تشکل های مستقل کارگری برای دست یابی به بسیاری از خواست هایشان ناگزیرند از سطح واحد اقتصادی فراتر بروند و تلاش کنند تشکل های مستقل سراسری ایجاد کنند. طبیعی است که تشکل سراسری معمولاً نمی تواند از بالا، یعنی به ابتکار جمعی از پیشروان کارگری یا احزاب سیاسی، شکل بگیرد، بلکه پایه های آن ناگزیر باید در واحدهای مختلف اقتصادی از طریق متحد شدن کارگران هر واحد یا رشته حول خواست های مشخص خودشان ایجاد گردد. بعلاوه، کارگران و کارکنان رشته های مختلف اقتصادی در سطوحی اختلافات و تفاوت هایی با هم دارند که نمی شود بی توجه به آنها تشکل واحدی به وجود بیاورد. مثلاً تردیدی نیست که خواست ها و مسائل کارگران صنایع نساجی با کارگران خودرو سازی عیناً یکی نیست یا کارگران حمل و نقل و معلمان در بسیاری از حوزه ها با مسائل متفاوتی روبرو هستند و طبعاً خواست های متفاوتی هم دارند.

خلاصه: من فکر می کنم کارگران فقط از طریق ایجاد تشکل های مستقل خود می توانند خواست هایشان را پیش ببرند. جز این هیچ راه دیگری وجود ندارد. و اتحاد این تشکل های مختلف تنها راهی است که می تواند زمینه اتحاد طبقاتی کارگران را فراهم آورد. البته مبارزه طبقاتی و اتحاد طبقاتی کارگران نمی تواند و نباید در سطح مطالبات اقتصادی باقی بماند و حتماً باید به مسائل سیاسی و افق های اجتماعی و تاریخی بزرگ دست یابد. مبارزات اقتصادی قاعدتاً و منطقاً مقدم بر مبارزات سیاسی کارگری هستند، اما از لحاظ زمانی این ترتیب همیشه وجود ندارد. مثلاً در دوره نازاری های سیاسی و دوره های انقلابی ممکن است نخست حرکت های سیاسی و اتحادهای سیاسی شکل بگیرند و از طریق برانگیختن مبارزات اقتصادی در واحدها و مناطق مختلف برای خود پایه درست کنند.

نشریه کار - شما گفتید در حال حاضر تشکل مستقل کارگری در ایران عملاً وجود ندارد. اگر ممکن است اولاً این موضوع را کمی بیشتر باز کنید. ثانیاً به این سؤال هم پاسخ دهید که مهم ترین نقطه ضعف جنبش کارگری ایران در حال حاضر از نظر شما چیست؟ و چگونه می توان بر آن غلبه نمود؟

محمدرضا شالگونی - به هیچ وجه قصد بی اهمیت نشان دادن تشکل های مستقلی را که با تلاش های شجاعانه و خون دل پا گرفته اند و می گیرند، ندارم. اینها طلایه داران امید در جنبش کارگری ما هستند؛ اما متأسفانه هنوز استثناهایی هستند که به شدت زیر فشار قرار دارند و رژیم سعی می کند نگذارد به الگوی موفق تبدیل بشوند. تصادفی نیست که رهبران اصلی این تشکل ها به بهانه های واهی دستگیر می شوند و "سربازان گمنام امام زمان" برای تکه پاره کردن و منزوی کردن جمع فعالان اصلی اینها به ردیالنه ترین شیوه های ممکن متوسل می شوند. و همچنین منکر این نیستیم که با گرفتن حرکت ها و اعتراضات کارگری گسترده ای که شاهدشان هستیم، بدون حدی از ارتباط و تشکل در میان کارگران پیشرو شدنی نیستند؛ اما اینها هنوز نتوانسته اند به تشکل های پایدار و منسجم تبدیل شوند، و غالباً نمی توانند از سازمان دهی اعتراضات موردی، واکنشی و دفاعی فراتر بروند.

مرگ زندانیان سیاسی در... .

مراقبت های پزشکی خود نیستند، تامین امنیت، سلامت و حفظ جان زندانیان، از لحظه دستگیری تا لحظه اتمام حکم و آزاد شدن از زندان، بدون هیچ اما و اگر، مستقیماً به عهده رژیم جمهوری اسلامی می باشد.

هر گونه به خطر افتادن سلامت روحی و جسمی زندانیان در درون زندان، بدون شک، نتیجه اعمال فشار، شکنجه و سرکوب حاکم بر زندان است. لذا، حتی اگر یک زندانی در چنین شرایطی دست به خودکشی بزند و جان خود را از دست بدهد، باز هم جمهوری اسلامی و مسئولان زندان، مسئول مستقیم مرگ زندانی محسوب می شوند. تا چه رسد به اینکه زندانی، زیر بازجویی و شکنجه، توسط آدم کشان رژیم کشته شود، و یا، با عدم برخورداری از درمان و مراقبت های پزشکی و نیز عدم انتقال به بیمارستان، جان خود را از دست بدهد.

اما، از آنجائیکه جمهوری اسلامی، همانند تمام رژیم های سرکوبگر، همواره زندان، بازجویی و شکنجه را به عنوان ابزاری موثر جهت گسترش ارباب در جامعه، و جلوگیری از ورود افراد در عرصه فعالیت های سیاسی- اجتماعی و مبارزه علیه رژیم، به کار گرفته است، از آنجائیکه با توجه به بکارگیری وسیع این ابزار نیز، نتوانسته جلوی گسترش جنبش های اجتماعی را سد کند، لذا، سیاست عدم امنیت و نا امن کردن فضای زندان، همواره به عنوان گام بعدی در دستور کار رژیم قرار داشته است.

رژیم با قتل زندانیان سیاسی در زیر شکنجه، و نیز مرگ ابهام آمیز آنان در دوران محکومیت، می خواهد به فعالین جنبش های اجتماعی بگوید، که اگر در بیرون از زندان با خطر دستگیری، روبرو شده و ترور مواجه هستند، زندان نیز برای آنان جای امنی نخواهد بود.

مرگ امیرحسین حشمت ساران، امید رضا میرصیافی، اکبر محمدی، ولی الله فیض مهدوی، عبدالرضا رجبی، و نیز قتل زهرا کاظمی، ابراهیم لطف الهی، زهرا بنی یعقوب، علی بادوزاده و کشتار هزاران زندانی سیاسی دیگر در سال های نخست دهه شصت و نایستادن ۶۷، که تا کنون در زندان های جمهوری اسلامی جان باخته اند، بیانگر این واقعیت است. تا زمانی که رژیم جمهوری اسلامی استمرار دارد، پایانی بر زندان، شکنجه و مرگ زندانیان متصور نیست و نخواهد بود. راه پایان دادن به این همه کشتار و جنایت رژیم در جامعه، و نیز مقابله با زندان، شکنجه و مرگ زندانیان، تنها سرنگونی انقلابی رژیم از طریق اعتصابات عمومی سیاسی و قیام مسلحانه توده ای است. قیامی که با سرنگونی جمهوری اسلامی و تشکیل حکومت شورایی، توده های کارگر و زحمتکش را بر سرنوازش خود حاکم خواهد کرد.

حکومتی که به فوریت و در همان نخستین اقدامات خود، کلیه حقوق و آزادی های سیاسی را که جمهوری اسلامی از مردم سلب نموده است، به آنان باز می گرداند، و برای همیشه به قتل، شکنجه و کشتار، پایان خواهد بخشید.

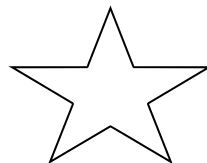
اجلاس گروه ۲۰ هم... .

تخفیف بحران بنماید، اختصاص یک تریلیون دیگر و حتا ۵ تریلیونی که نخست وزیر انگلیس از آن نام می برد، کمکی جدی به حل معضل آن ها نخواهد کرد. در نهایت این نیز مسکن کوتاه مدتی است که در بهترین حالت می تواند بدهکاری مؤسساتی را که موعد پرداخت های آن ها فرا رسیده است جبران کند، اما نمی تواند بیماری را علاج نماید. از دست نهاد مالی جدید هم کاری ساخته نیست. حتا دولت ها در کشورهای خود نیز نه مایلند و نه قادرند بر مؤسسات درونی خودشان کنترل و نظارت داشته باشند، تا چه رسد به عرصه بین المللی، آن هم نهادی که باید با همکاری صندوق بین المللی پول، کار نظارت و کنترل اش را پیش برد. در واقع تصویب ایجاد این نهاد، بیش تر سازشی بود برای جوش دادن اختلافات اروپا و آمریکا، والا بعید به نظر می رسد که این نهاد بتواند کنترل اروپا را بر مؤسسات لاقبل مالی آمریکایی تأمین کند. البته این نیز ناگفته نماند که به علت نقشی که نهادهای مالی پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری، به ویژه صندوق های متعدد دلالی و بورس بازی در تشدید بحران مالی جهان سرمایه داری ایفا نمودند، دولت ها عموماً، کنترل این نهادها را برای مقابله با بحران و از هم گسیختگی مالی در دستور کار قرار داده اند. اما به هر حال ریشه مسئله در جای دیگر است. در بحران مزمی است که جهان سرمایه داری در چند دهه گذشته با آن رو به رو بوده و سرمایه های سرگردان را به سوی دلالی و بورس بازی در ابعادی گسترده سوق داده است. تلاش های مصنوعی دولت ها برای رونق دادن ظاهری به اقتصاد، به تقویت هر چه بیش تر سرمایه های مالی که در بورس بازی و قماربازی درگیرند، انجامیده و بالنتیجه هر بار، بحران های مخرب تری پدید آورده است و سرانجام به بحران عمیق و همه جانبه کنونی ختم شده است. ابعاد وسیع این بحران نشان می دهد که رشد تضادهای درونی شیوه تولید سرمایه داری به آن درجه رسیده است که فرمانروایان جهان سرمایه داری دیگر نمی توانند از طریق سیاست های مالی و پولی به مقابله با بحران برخیزند و به سادگی آن را ولو برای مدتی کوتاه کنترل کنند. این بحرانی است که با باید راه حل منطقی خود را در سوسیالیسم و الغای مالکیت خصوصی پیدا کند و یا به بهای نابودی وسیع و گسترده نیروهای مولده انسانی و به فقرا راندن بشریت، یک راه حل موقت دیگر برای خود دست و پا نماید. تنها راه حلی که می تواند بشریت ستم دیده را برای همیشه از شر بحران ها و عواقب وخیم آن ها نجات دهد، سوسیالیسم است و الغای مالکیت خصوصی.

کمک های مالی

کاتاندا	
مهران بندر	۳۰ دلار
لاکومه	۵۰ دلار
صدای فدائی	۵۰ دلار
نرگس	۱۰ دلار
نقیسه ناصری	۱۰ دلار
دمکراسی شورائی ۱	۱۰۰ دلار
زنده باد سوسیالیسم	۳۰ دلار
رفیق احمد زبیرم	۲۰ دلار
رفیق کمال بهمنی	۲۰ دلار
هشت مارس روز جهانی زن	۳۰ دلار
زنده باد سوسیالیسم	۳۰ دلار
رفیق حسن نیک داوودی	۲۵ دلار
سونیس	
شورا	۱۰۰ فرانک
اشرف	۱۰۰ فرانک
ایران	
احمد شاملو	۲۰۰۰ تومان
رفیق حمید مومنی	۳۰۰۰ تومان
رفیق بیژن جزنی	۵۰۰۰ تومان
آلمان	
رفیق مناف فلکی	۱۵ یورو
رفیق محمدرضا قصاب آزاد	۱۰ یورو
فرانسه	
B . L . Commune	۱۰۰ یورو
دانمارک	
مرضیه احمدی اسکونی	۲۵۰ کرون
صمد بهرنگی	۲۵۰ کرون
تالش	۲۰۰ کرون
انگلیس	
به یاد جانباختگان پنجه شاهی	۲۰ یورو
به یاد رفیق بهنام کرمی	۲۰ یورو
سوند	
مالمو- سپاهکل	۵۰۰ کرون
هلند	
رفیق هادی	۱۵۰ یورو

با
کمک های مالی
خود
سازمان را
یاری رسانید



با شعار افزایش دستمزدها و پیش به سوی ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری به پیشواز اول ماه مه برویم

کجا این مراسم‌ها برگزار گردد و این امری است که برعهده و توان نیروهای پیشرو طبقه کارگر قرار دارد.

اما موضوع دوم شعاری یا بهتر بگوییم خواست‌های محوری طبقه‌ی کارگر در شرایط کنونی است. هر چند ما برآنیم تا زمانی که حاکمیت سرمایه داران برقرار است، مسایل و خواست‌های اساسی طبقه‌ی کارگر همچنان بدون پاسخ می‌ماند، اما این نافی خواست‌های کنونی و مشخص طبقه‌ی کارگر، تأثیرات آن بر زندگی روزمره آن‌ها و در نهایت تأثیری که این مبارزات در رشد آگاهی طبقه‌ی کارگران و ارتقاء سطح مبارزاتی این طبقه دارند، نیست.

ناگفته روشن است که همواره در مراسم اول ماه مه شعارهایی در دفاع از سوسیالیسم، همبستگی بین‌المللی کارگران و در مخالفت با نظام سرمایه‌داری مطرح می‌شود، اما محوری‌ترین شعارها باید، بازتاب دهنده اصلی‌ترین مطالبات اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر در شرایط مشخص مبارزه طبقه‌ی کارگر باشد، تا بتواند توده‌های وسیع کارگر را در برپائی این مراسم بسیج کند. با توجه به این مسئله باید دید که مهم‌ترین مطالبات اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر در اول ماه مه امسال چه خواهد بود؟

سال گذشته اعتراضات کارگری در شهرهای گوناگون کشور هم چنان و در سطحی وسیع و به مانند سال‌های اخیر و به رغم تمامی فراز و نشیب‌ها ادامه داشت، بسیاری از این کارگران به دلیل اخراج، تعطیلی کارخانه، عدم پرداخت حقوق و سایر مزایا، شرایط کاری و غیره دست به اعتراض زدند. آزادی کارگران زندانی نیز از جمله خواست‌هایی بود که در تعداد محدودی از اعتراضات کارگری از جمله نیشکر هفت تپه مطرح گردید. اشکال عمده و اصلی مبارزات کارگران در سال گذشته عبارت بودند از اعتصاب، تظاهرات و تجمع در کارخانه و یا در مقابل موسسات دولتی، بستن جاده و ایجاد راه‌بندان، همین‌طور اعتصاب غذا نیز یکی دیگر از اشکال مبارزه بود که کارگران ایران خودرو (بسان سال‌های قبل) از آن استفاده کردند.

اعتراضات کارگری به رغم ظاهر تدافعی خواست‌های مطرح شده در آن در بسیاری از مواقع از شکلی تعرضی برخوردار بودند مانند تظاهرات کارگران لوله‌سازی اهواز و ایران صدرا، اشغال کارخانه و به ویژه دفتر مرکزی آن توسط کارگران لاستیک البرز و غیره.

اگر چه این واقعیتی غیر قابل انکار است که در سال‌های اخیر و با تهاجم سرمایه‌داران به دستمزد ناچیز کارگران، شرایط برای آن‌ها سال به سال بدتر شده است و کارگران در نهایت در مبارزات روزمره‌ی خود به دنبال به دست آوردن چیزی هستند که هر سال از دست داده‌اند، اما باید باور داشت و درک کرد که این مبارزات در حالی به وقوع می‌پیوندد که کارگران در زیر تیغ سرکوب

رژیم تا دندان مسلحی قرار دارند که آماده است به هر کاری دست بزند تا به حیات ننگین خود ادامه دهد. رژیمی که تا اینجای کار توانسته است با سلاح سرکوب، کارگران را به دسته‌هایی متفرق و جزایری کوچک تقسیم کرده و مانع از تشکل‌یابی آن‌ها گردد.

هر چند در سال گذشته اعتراضاتی نیز برای بهبود شرایط کاری و دستمزد و مزایا صورت گرفت اما واقعیت این است که حتی اگر به این خواست‌ها نیز که ظاهر تهاجمی دارند نگاه گردد، می‌بینیم که در نهایت همان‌ها نیز به دنبال باز ستاندن آن چیزی هستند که از دست داده‌اند.

وضعیت کنونی کارگران در عسلویه نمونه‌ی بسیار خوبی از وضعیت کارگران ایران است. کارگرانی که به خوبی برده‌گی مدرن را در قرن بیست و یکم و در سرزمینی سرشار از ثروت تجربه می‌کنند. کارگرانی که به روشنی روز تمایزات طبقه‌ی را لمس می‌کنند و به رغم این که به ظاهر نیروی کار خود را آزادانه می‌فروشند، برده‌گانی هستند که تنها برای زنده ماندن و تنها

برای لقمه‌ای نان نیروی کار خود را به بهائی نازل می‌فروشند. آن هم برده‌گانی که برای برده‌گی کردن، گاه مجبور به سبقت از سایر فروشندگان نیروی کار هستند. در گزارشی که از سوی جمعی از فعالین کارگری عسلویه در ارتباط با وضعیت این منطقه منتشر شده آمده است: "در دهه هشتاد تا حدودی قیمت نیروی کار در عسلویه نسبت به مناطق دیگر ایران بالاتر بود و کارگرانی که از همه جا مانده بودند، کارگران اخراجی و کارگران بیکار اجبار زندگی آنان را وادار میکرد به منطقه روی آورند و با تحمل مشقات کار و دوری از خانواده به این دل خوش بودند که حداقل سطح حقوق بالاتر است ولی در حال حاضر عسلویه اردوگاه کار اجباری است که کارگران برای ادامه حیات به دلخواه این شرایط اردوگاهی را انتخاب میکنند ... اگر از کارگران عسلویه بررسی چرا با این شرایط ماهی ۲۴۰ هزار تومان اینجا کار میکنی میگوید کجا کار هست از درد ناچاری به اینجا آمده‌ام. با این دستمزد صرف نمی‌کند. ولی کلی هزینه‌ام شد تا اینجا آمدن یکی دو روز این در و آن در زدم بلکه کار بهتری پیدا کنم اما نشد. یکی دو ماه اینجا کار میکنم تا ببینم چه میشود. کارگرانی که یکی دو ماه در عسلویه کار میکنند تعدادشان کم نیست و این موضوع به نفع صاحبان شرکتهاست چون هیچگاه کارگری که به این صورت کار میکند بیمه نمی‌شود."

بعد از این توضیحات به برخی از اعتراضات کارگری در سال گذشته نگاهی مشخص‌تر می‌اندازیم. در بررسی اعتراضات کارگری صورت گرفته در سال گذشته تعدادی از آن‌ها از اهمیتی دو چندان برخوردار هستند. آغاز سال گذشته با سه اعتراض بزرگ کارگری همراه بود. نیشکر هفت تپه که به دلیل اهمیت آن

جداگانه به آن خواهیم پرداخت و کارگران ایران صدرا بوشهر و لاستیک البرز در تهران. کارگران ایران صدرا بوشهر در اعتراض به اخراج خود دست به اعتراضاتی وسیع زدند از جمله تظاهرات و تجمع در برابر استانداری و نیز بستن راه ورود به شرکت؛ به رغم سرکوب شدید کارگران، دولت مجبور به عقب نشینی موقت در برابر خواست آن‌ها شد و کارگران اخراجی را به صورت موقت به کار برگرداند. کارگران لاستیک البرز نیز که دست به اشغال کارخانه زده بودند، در اولین روزهای سال با تهاجم وحشیانه‌ی نیروهای انتظامی با استفاده از بولدوز و خراب کردن دیوار کارخانه و در نهایت دستگیری ۱۰۰۰ کارگر معترض روبرو شدند. آن‌ها نیز به رغم تمامی تلاش حکومت، با حفظ اتحاد خود توانستند تا حدودی رژیم را وادار به عقب‌نشینی کنند.

در ادامه ما شاهد اعتصاب کارگران کوره پزخانه‌ها هستیم. کارگران در قرچک و ورامین به خواست خود یعنی افزایش دستمزد دست می‌یابند اما کارگران ارومیه به رغم طولانی شدن اعتصاب و گذشت بیش از یک ماه از آن نتوانستند به هیچ‌کدام از خواست‌های شان دست یابند. سرکوب کارگران با احضار مداوم به نیروهای امنیتی و انتظامی که منجر به دستگیری تعدادی از آن‌ها شد، عدم مذاکره با کارگران از سوی کارفرمایان که با هدایت نیروهای امنیتی صورت می‌گرفت، طولانی شدن اعتصاب و تشدید فشار مالی بر کارگران همه از جمله عواملی بودند که منجر به شکست این اعتصاب شد.

زمانی که این اعتصاب جریان داشت، کارگران کوره‌پزخانه‌های میاندوآب نیز دست به اعتصاب زدند که این اعتصاب با افزایش دستمزد کارگران به سرعت پایان یافت.

سال گذشته هم چنین شاهد اعتراضاتی در عسلویه، نوب‌اهن اصفهان، ایران خودرو و لوله سازی اهواز نیز بودیم.

کارگران لوله‌سازی اهواز اعتراض خود را به سطح شهر کشانده و دست به انجام چندین تظاهرات در سطح شهر اهواز زدند که به دلیل شرایط ویژه محیطی (مسایل ملی)، شدیداً تحت کنترل نیروهای امنیتی است.

کارگران ایران خودرو که برای بهبود شرایط کار و مزایا دست به اعتصاب غذا زده بودند اگر چه نتوانستند به خواست‌های شان دست یابند، ولی به هر حال زنگ خطر را برای سرمایه داران و حاکمان به صدا درآوردند.

اما در میان تمامی اعتراضات کارگری سال گذشته، مبارزات کارگران نیشکر هفت تپه از اهمیت خاصی برخوردار است.

کارگران نیشکر هفت تپه در طول سال گذشته و به رغم ادامه سرکوب‌ها و تهدیدها، ضمن تداوم مبارزات شان، دست به ایجاد تشکل مستقل کارگری زدند.

به واقع سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه برآیند مبارزه‌ای بود که چندین سال ادامه داشت و نتیجه ضروری آن بود.

کارگران نیشکر هفت تپه در تمامی مراحل

به پیشواز اول ماه مه برویم

جمهوری اسلامی آیا به تله دولت اوپاما، دم خواهد سپرد؟

مبارزاتی خود، دارای نماینده‌گانی بودند (مانند بسیاری از کارخانه‌ها از جمله لاستیک البرز)، همواره مجمع عمومی برگزار می‌کردند. اما آن‌ها برای پیشبرد مبارزه‌ی خود به نماینده‌گان و به واقع تشکلی احتیاج داشتند که بتواند بدون وقفه و با تمرکز برای تحقق خواست‌های کارگران تلاش کند. آن‌ها به یک تشکل پایدار به جای مجمع عمومی و انتخاب نماینده‌گان موقت نیاز داشتند. آن‌ها به تشکلی احتیاج داشتند که بتواند خواست‌های کارگران را پیگیری کند و از این طریق مانع به هدر رفتن انرژی و توان مبارزاتی کارگران شود. برای ایجاد سندیکا، کارگران نیشکر هفت تپه بارها خواست خود را با مقامات دولتی مطرح کرده بودند، اما این مقامات نه تنها به خواست آن‌ها پاسخی ندادند، بلکه آن‌ها را از این اقدام برحذر داشته و تهدید کرده بودند.

کارگران اما به رغم همه‌ی تهدیدات، سندیکا را به نیروی خود تشکیل داده و دست به انتخاب هیات مدیره‌ی سندیکا زدند. بدین ترتیب آن‌ها در عمل تشکل مستقل خود را به وجود آوردند. رژیم نیز از همان ابتدا تلاش نمود تا سندیکای مستقل کارگران را در هم بکوبد. ابتدا انتخاباتی نمایشی برای ایجاد شورای اسلامی کار برگزار کرد که با عدم شرکت کارگران در این انتخابات تیر آن‌ها به سنگ خورد.

پس از آن رژیم تلاش خود را برای سرکوب سندیکا از طریق دستگیری و به زندان انداختن منتخبین کارگران آغاز نمود.

بدین ترتیب سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه به دومین سندیکای توده‌ای کارگری تبدیل شد که با حمایت و انتخاب کارگران شکل گرفت. هر چند که پس از سرکوب کارگران شرکت واحد و سندیکای مستقل شان، فعالیت برای سندیکا در میان کارگران شرکت واحد تا حدودی مشکل شده است، اما تشکیل سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه نشان داد که ضرورت تشکل مستقل کارگری در جنبش کارگری از اهمیت بیشتری برخوردار گردیده است. تشکیل سندیکای هفت تپه هم چنین نشان داد که کارگران تنها با اتحاد و اراده خود می‌توانند تشکل خود را حال به هر شکلی که صلاح می‌دانند به وجود بیاورند و در این راه نباید اختیار عمل خود را به دست سرمایه‌داران و دولت حامی آن قرار دهند.

با نگاهی به مبارزات سال گذشته کارگران، اگر چه علت اکثر اعتراضات کارگری بازگشت به کار و پرداخت حقوق و مزایای عقب افتاده بوده است اما با نگاهی به وضعیت عمومی جنبش کارگری و نیز وضعیت عمومی طبقه‌ی کارگر از نظر معیشتی و جایگاه آن از نظر سیاسی و اجتماعی، موضوع آزادی تشکل‌های مستقل کارگری (۱) و نیز افزایش دستمزد - به عنوان دو خواستی که در مبارزات کارگران در سال گذشته نیز انعکاس داشته است - از اهمیت بیشتری برخوردار می‌باشند. این دو، خواست‌هایی هستند که متناسب با سطح رشد جنبش کارگری می‌توانند در لحظه کنونی به

جویانه بفرستند تا از این طریق، هم مردم ایران و هم افکار عمومی در غرب بدانند که ریشه اصلی مشکلات، در تهران است! جمهوری اسلامی، البته این‌ها را نیز می‌بیند و نمی‌تواند بی توجه از کنار آن‌ها بگذرد.

افزون بر این‌ها، تحولات منطقه خاورمیانه، همکاری نزدیک میان کشورهای عربی مانند مصر، عربستان و امارات متحده عربی، و همچنین چرخش نسبی سوریه، تماماً به زین جمهوری اسلامی رقم خورده است و جمهوری اسلامی در سطح منطقه نیز شدیداً ایزوله و تحت فشار است. هر چند آمریکا در لحظه کنونی نه از لحاظ نظامی و نه از لحاظ اقتصادی در موقعیتی نیست که به اقدام فوق العاده‌ای علیه جمهوری اسلامی دست بزند و هرچند که آمریکا در لحظه حاضر بدون موافقت اروپا نمی‌تواند مستقلاً تصمیم خاصی در این مورد اتخاذ کند و آن را به مرحله اجرا بگذارد، و این‌ها نیز مسائلی نیستند که بر جمهوری اسلامی پوشیده باشند، با این وجود، جمهوری اسلامی نمی‌تواند در قبال تاکتیک اوپاما بی تفاوت بماند. خصوصاً آنکه واکنش سرد و کند رژیم در قبال تلاش اوپاما و اعلام موضوع منتفی دانستن و سپری شدن زمان توقف غنی‌سازی توسط مقامات رسمی جمهوری اسلامی، تردیدهایی را در مورد نتیجه بخش بودن تلاش‌های اوپاما در دولت آمریکا ایجاد نموده و در همین رابطه به بحث‌هایی پیرامون تغییر رویکرد دیپلماتیک آمریکا نیز دامن زده است.

جمهوری اسلامی نه می‌تواند نسبت به تاکتیک جدید دولت آمریکا بی تفاوت باشد و نه می‌تواند پیگیرانه در میدان نبردی که اوپاما آن را به چالش کشانده است هم‌اوردی کند و موقعیت خود را به خطر اندازد.

پس بالاخره رژیم جمهوری اسلامی چه خواهد کرد؟

واکنش علی لاریجانی رئیس مجلس، تا حد زیادی موضع جمهوری اسلامی در قبال این مسأله را بیان می‌کند. لاریجانی در سفر به عراق و گفتگو با خبرنگاران در شهر نجف، با ذکر این که اختلافات ایران و آمریکا با حرف‌های زیبا فیصله نمی‌یابد، ضمن تکرار بخش‌های زیادی از حرف‌های خامنه‌ای گفت: " جمهوری اسلامی

قصد ندارد موضعی نرم یا سخت در برابر آمریکا اتخاذ کند، بلکه اعتقاد دارد که مشکلات موجود بین ایران و آمریکا باید با آرامش و بدون شتابزدگی پی‌گیری شود!" این، فشرده موضع جمهوری اسلامی در قبال تاکتیک جدید دولت آمریکا خواهد بود. مشکلات موجود، باید با آرامش و بدون شتابزدگی پی‌گیری شود! و نه حل و فصل! که نه با مذاکره حل و فصل می‌شود و نه اصولاً تمایلی برای آن هست!

هر چقدر دولت آمریکا برای گفتگو و مذاکره و فیصله دادن اختلافات عجله دارد، جمهوری اسلامی اما در عوض میلی به شتاب و تسریع در این مورد و حل اختلاف ندارد. ترجمان واقعی این برخورد، همانی است که اکنون جمهوری اسلامی دارد به آن عمل می‌کند، نخست بهانه تراشی و گریز از مذاکره و به تأخیر انداختن آن. مرحله بعدی ورود به مذاکره و ارائه بحث‌ها و شرط و شروطی است برای طولانی کردن و فرسایشی ساختن مذاکرات و تبدیل آن به مذاکراتی بی حاصل. جمهوری اسلامی بدان قصد به عرصه مذاکره وارد می‌شود که از مذاکره مشخص و پی‌گیر فرار کند و خود را از مخصصه نجات دهد.

این واقعیت بر کسی پوشیده نیست که سیاست خارجی جمهوری اسلامی، انعکاس سیاست داخلی آن است. تغییر در سیاست خارجی، مستلزم تغییراتی در سیاست داخلی است، و سیاست‌های داخلی جمهوری اسلامی تغییر نخواهد کرد، مگر با یک رشته تحولات و تکان‌های شدید در ابعاد سیاسی و حکومتی، که جمهوری اسلامی را از شکل کنونی‌اش خارج خواهد ساخت.

خلاصه آنکه ورود جمهوری اسلامی به عرصه مذاکره، به معنای حل اختلاف‌ها و یا حتی تلاش برای حل آنها نخواهد بود. جمهوری اسلامی، به تله‌ای که اوپاما برایش کار گذاشته است، دم نخواهد سپرد. بنابراین مذاکرات و توافقات احتمالی حاصل از آن نیز، در سطح و در حد ظاهر قضایا خواهد ماند. لذا تضادها و اختلافات فیمابین جمهوری اسلامی و آمریکا، بیش از پیش تشدید خواهد شد تا در وقت دیگر و در جای دیگر و به روش‌های دیگر راه حلی پیدا کنند!

۱ - از آن جایی که این آزادی برای کارگران وجود ندارد تا تشکل مستقل خود را ایجاد کنند، آزادی تشکل‌های مستقل کارگری به صورت یک خواست تجلی می‌کند اما شعار ما باید پیش به سوی تشکل‌های مستقل کارگری باشد. با این شعار ما نشان می‌دهیم که منتظر تصمیم سرمایه‌داران و دولت برای ایجاد تشکل خود نمانده و نخواهیم ماند. ما با این شعار کارگران را دعوت به ایجاد تشکل‌های مستقل خود می‌کنیم.

شعار اصلی و محوری آن تبدیل گردند. شعار پیش به سوی ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری و افزایش حداقل دستمزد تا سطح یک میلیون تومان می‌توانند سرلوحه شعارهای کارگران در روز اول ماه مه شوند. شعارهایی که در کنار موضوعاتی چون لغو قراردادهای موقت، اخراج‌ها را متوقف کنید، حق بیمه بیکاری برای تمامی کارگران تا زمانی که بیکارند از مهم‌ترین خواست‌های فوری کارگران به شمار می‌آیند.

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany
آلمان

I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark
دانمارک

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland
سوئیس

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland
هلند

K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada
کانادا

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

I . W . A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaiian (Minority)
No 547 April 2009

با شعار افزایش دستمزدها و پیش به سوی ایجاد تشکلهای مستقل کارگری به پیشواز اول ماه مه برویم

پاسخ به دو موضوع از اهمیت اساسی تری برخوردار است. اولین موضوع چگونگی برگزاری این مراسم است و دوم این که چه خواست و یا خواسته‌هایی به عنوان محوری‌ترین خواست‌های طبقه‌ی کارگر باید در این روز مطرح گردند.

در پاسخ به سوال اول تنها می‌توان به این موضوع اشاره کرد که از نظر ما تلاش و کوشش پیشروان جنبش کارگری باید بر این سمت‌گیری باشد که برگزاری این مراسم با حضور خود کارگران باشد.

برگزاری این مراسم در جمع‌های محدود اگر چه بخشی از تلاش برای بزرگداشت اول ماه مه در ایران بوده و هست، اما نیاز امروزی جنبش کارگری، برگزاری این مراسم در میان توده کارگران است. حضور موثر کارگران پیشرو در مراسم دو سال قبل در ورزشگاه امجدیه و برگزاری این مراسم در سال قبل در کارخانه نیشکر هفت تپه، دو تجربه خوب از این روش هستند. به نظر می‌آید که هر سال و بنابر شرایط و موقعیت می‌توان تصمیم گرفت که چگونه و

از تبدیل آن به تظاهراتی علیه رژیم و نظام سرمایه‌داری حاکم بر ایران گردد.

البته رژیم در سال گذشته در تمامی ابعاد سعی در جلوگیری از برگزاری این مراسم کرد. گلگشتی که قرار بود به همین مناسبت در پارک ارم برگزار شود، با ممانعت نیروهای امنیتی و انتظامی رژیم روبرو شد که در نهایت بخشی از نیروهای شرکت کننده در این مراسم توانستند در یکی از پارک‌های شهر کرج (جهان نما) تجمع کنند. در سایر شهرها نیز مراسم این روز با فراز و نشیب‌هایی همراه بود. در عسلویه تلاش تعدادی از کارگران به دستگیری دو تن از آن‌ها انجامید. اما پرشکوه‌ترین مراسم اول ماه مه سال گذشته را می‌توان برگزاری مراسم این روز توسط کارگران نیشکر هفت تپه دانست.

بدیهی است که امسال نیز دولت احمدی نژاد تمامی تدابیر خود را برای جلوگیری از برگزاری این مراسم به کار خواهد بست. به ویژه آن که انتخابات نمایشی ریاست جمهوری نیز به فاصله حدود یک ماه از اول ماه مه برگزار خواهد شد.

در رابطه با برگزاری مراسم اول ماه مه امسال،

در صفحه ۸



برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می‌شود.

پخش این برنامه‌ها هر روز از ساعت ۸ / ۳۰ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می‌باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه‌های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می‌توانید از طریق:

سایت رادیو دمکراسی شورایی www.radioshora.org

برنامه‌های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن:	۱۳ درجه شرقی
فرکانس پخش:	۱۱۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	عمودی
FEC	۵ / ۶
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره‌ای برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیامگیر صدای

دمکراسی شورایی:

۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی